

# حکمت و فلسفه در ایران باستان

علی سامی

و انسان و خیر و شر مطلق و افکار دیگری از این قبیل داشته‌اند. مثلاً فلاسفه و الهیون سومری در پنجهزار سال پیش از این، برای اثبات وجود خدایان اندیشه‌هایی مبتنی بر منطقی داشته‌اند و معتقد بودند همانطور که در نظم و اداره امور آنچه که در دور و بر و دیدگاهشان قرار گرفته، بدست بشر می‌باشد، جهان هستی هم که سازمان آن بمراتب پیچیده‌تر و شگرف‌تر است، بدست موجودات نیرومندتر و برتر و شایسته‌تر از بشر معمولی است که در عین حال همیشگی و جاودانی هم هستند. زیرا اگر جاودانی نبودند، پس از مرگ نیستی آنها، جهان هستی دستخوش بی‌نظمی و آشفتگی و آشوب می‌شد و با آخر می‌رسید. این وجودهای نادیدنی و جاودانی برتر از انسان را دینگیر <sup>۱</sup> Dingir یا خدا مینامیدند.

\*\*\*

دانش و فلسفه و هنر ایران کهن، بمراتب برتر از مدارک اسنادی که امروز در دست است بوده، و آنچه پویندگان و پژوهندگان این راه گردآوری نموده‌اند، تکه‌هایی از شکست و بست‌هاست که آشفتگیها و ناهمواریهای روزگار بدان وارد ساخته و هر تکه‌اش را بجائی پراکنده است.

این دانش و هنرگاهی در اثر گسترش دامنه شاهنشاهی، در فرهنگها و تمدنهای دیگر اثر گذاشته و زمانی هم بواسطه برخورد با سایر ملل متمدن باستانی از تمدنهای آنها متأثر گردیده است. یونان و روم و تازی و ترک همه شیفته و فریفته و دست‌نشانده همین نفوذ معنوی و فرهنگی شدند، هر چند بظاهر روزگاری پیروزمند گردیدند.

در دوران درخشان شاهنشاهی هخامنشی، بهم پیوستگی فرهنگی خاور و باختر عملاً تحقق پذیرفت و ایران یگانه عامل و نگاهبان و گسترش دهنده و پروراننده دانشها و فرهنگهای

۱ - الواح سومری تألیف کرامر ساموئل امریکائی .

تا پیش از اینکه پرده‌های ضخیم گذشت زمان از روی آثار و فرهنگ‌های کهن جلگه بین‌النهرین و دره‌های نیل و سند و فلات ایران برداشته شود، اکثراً بر آن بودند که اندیشه‌های فلسفی، از حکما و فلاسفه یونان سرچشمه گرفته است و این آنان بودند که فلسفه و حکمت را در جهان بنیان گذاشتند. ولی بدست آمدن اسناد و مدارکی کم و بیش مربوط باین رشته در کشورهای شرق باستانی معلوم داشت که این ملل هر کدام بنوبه خود متناسب با پیشرفت‌هایی که در راه دانش و کمال نموده بودند فلسفه خاصی هم داشته‌اند و در علوم معقول نیز کار میکرده‌اند که همان اطلاعات در اثر آمدورفت یونانیها بنواحی آسیای صغیر و غربی مورد استفاده آنها و یون‌هایی که در این کرانه‌ها و نواحی، پراکنده و متوطن بوده‌اند، گردیده و پایه و اساس فلسفه یونان را تشکیل داده است و از آن پس یونان فلسفه را بصورت یک دانش منظم تحت اصول و قواعدی درآورد.

تالس اهل میلت و فیثاغورس و دمکرتیوس با آگاهی از فلسفه و اندیشه‌های پژوهندگان شرق باستان، مکاتب فلسفی خود را پایه گذاردند.

«فلسفه» واژه عربی و از فیلوزفیا یونانی *Philosophia* گرفته شده است. «فیلو» یعنی «دوستدار و طالب» و «زئوفی» یا «سوفی» یعنی دانش و حکمت رو بهمرفته «دوستدار دانش» و «خواهان حکمت» معنی میدهد. ولی معنای مجازی و اصطلاحی آن عبارت از پژوهش و بررسی در روشهایی که بر اندیشه و کردار بشری حکم فرمات، می‌باشد و شامل یک سلسله نظرات و قواعد فکری است که درباره حقیقت عالم وجود و چگونگی و شناخت جهان و مسائل مربوط به الهیات و علم تکوین عالم و مباحث کیهانی و زمینی و انسانی و مطالب دیگری در همین زمینه‌ها بحث مینماید.

اقوام سومر و مصر و بابل و ایران و چین و هند و یهود هر کدام بنوبه خود قرن‌ها پیش از تمدن یونان اندیشه‌های جالب و ریشه داری در باب الوهیت و عالم وجود و پیدایش جهان

اقوام باستانی تابعه خود شد و از آن پس نیز در هردوره‌ای برحسب موقعیت جغرافیایی و وسیله بهم‌پیوستگی مدنیت‌های گوناگون مردمان شرق و غرب، از دره سند تا ورا و نیل و ماوراءالنهر تا دانوب، چون مدنیت‌های ریشه‌دار بین‌النهرین و مصر و ایلام و فنیقی و هند و ارمنستان و خوارزم و غیره گردید. همین امر سبب شد که با اندیشه‌های رسا و فیلسوفانه، در برابر مسائل عمیق و معنوی زندگی بررسی نمایند و عناصر فرهنگی مختلف را در یک فرهنگ جامع و رسانتری عرضه بدارند.

همین فرهنگ و دانش در کشورهای دیگر جهان، بویژه همسایگان، چه در دوران هخامنشیها و ساسانیها و چه پس از پیدایش اسلام، در دولت بزرگ اسلامی که پس از زوال این شاهنشاهی پهناور و امپراطوری بزرگ روم شرقی، جانشین آنها گردید، تأثیر شگرف و ریشه‌داری نمود و از خود در تمام مظاهرش اثر گذاشت.

در قسمت فلسفه و حکمت که خود یکی از بخشهای جالب و با ارزش این فرهنگ است در ایران زمین، خیلی پیش از آنکه یونانیان با این دانش آشنا شوند، رایج بوده است و این موضوع در نوشته‌های افلاطون و ارسطو ضمن مقدمه‌های خود بر کتاب فلسفه منعکس است و اشاره نموده‌اند که مغان ایرانی، قرن‌ها پیش از ما یونانی‌ها فلسفه را درس میداده‌اند و حتی ارسطو فلسفه را در ایران قدیمتر از مصر دانسته است.

مغان ایرانی بر اسرار علم طبیعی و حکمت و ریاضی آگاه بوده‌اند. واژه ماد و ماژ و مغ و مگوش که عرب آن مجوس است به دانشور و خارق‌العاده معنی شده و در جمع زبانهای اروپائی لفظ ماژیک که از ریشه مغی آمده بکارهای شگفت‌انگیز و حیرت‌آور معنی میشود. ماژسته Majesty عنوان برترین مقام و بمعنی اعلیحضرت از همین کلمه گرفته شده نام کتاب بطلمیوس مجسطی Al majesty یعنی «برتر از همه کتابها» بهمین مناسبت میباشد.

منتها همانطور که روایت کرده‌اند و حتی در نوشته‌های اردشیر پاپکان و تاریخ‌نویسان بعد از اسلام اشاره شده، اسناد کتبی و مشروح این علم مانند سایر علوم، در یک نوبت هنگام حمله اسکندر بایران و در نوبت دیگر هنگام تسلط اعراب بر ایران زمین، بدست امواج حوادث از بین رفت. پس بطور حتم نخواهد توانست از چگونگی این دانش آنطوریکه بوده است و بطور تفصیل، اطلاعاتی گرد کرد. آنچه که درسطور آتی از لحاظ خوانندگان عزیز میگردد، پرتوی از آنست که در نوشته‌های تاریخ‌نویسان گاهی منعکس گردیده و امروزه مورد استناد و مدرک قرار گرفته و امیدوار میباشد این نارسا و مختصر گفتار سبب شود که دانشمندان بزرگوار و استادان فن

با پژوهشهای ژرف‌تری، اطلاعات مبسوط‌تر و فراوانتری، در دسترس علاقمندان و پویندگان قرار دهند. پلوتارک مورخ یونانی در کتاب «رجال نامدار» چندجا راجع بعلم مغی اشاره نموده است یکی هنگامی است که تمیستوکل سردار بزرگ و سیاستمدار معروف آتنی بدر بار خشیارشا<sup>۲</sup> پناهنده میشود و شهریار هخامنشی از راه عنایت و لطف باو اجازه میدهد که بهمدان برود و علوم مغان را که بیگانگان از آموختن آن محروم بودند، از دانایان این فن بیاموزد.

در جای دیگر نوشته است که فرزندان اردشیر هخامنشی، فلسفه مغی «ماژیک» را از دانایان علوم فرا گرفته بودند و ضمن توصیف برادر اردشیر دوم کوروش کوچک مینویسد: که وی در مکاتباتش خودستاو میگفته است: «دل او از دل برادرش بزرگتر و خود او در فلسفه و علم ماژیک از برادر داناتر است».

استاد بارتولد V. Barthold خاورشناس و دانشمند شهیر روسی در مقدمه کتاب «جغرافیای تاریخی ایران» اشاره‌ای باین موضوع نموده و چنین نوشته است: «امپراطوری هخامنشی مثل دول عظیمه‌ای که بدست تمام کشورهای متمدن بنا گردیده‌اند، درجه اهمیتش برای ملتی که موجد آن بود کمتر از اهمیتی بود که همین دولت برای معاصرین متحد آن دارا بود. توسعه دایره معلومات جغرافیائی و کلیتاً افق دانش نمایندگان تمدن یونانی، که هرودوت و اسلاف وی در تألیفات خود از آن سخن میرانند، فقط زیر سایه فتوحات ایران حاصل آمده بود.»

امینانوس مارسیلینوس Amminanus Marcelinus از قول افلاطون نوشته: که فلسفه مجوسی در زمان باستان زرتشت تعلیم نمود، و پس از او گئناسب، پورداریوش بیاموخته، بهند رفت و بابرهمنان و فلاسفه آنجا آشنا شد و ریاضت کشید و در بازگشت از تجربه‌های خود بهموظانش اطلاعاتی داد. در کتاب استر باب اول آیه ۱۳ از مجالست و محاورت

شاه با حکیمان صحبت مینماید بر این مضمون که: «اردشیر بحکیمانی که از زمانها مخیر بودند تکلم نمود، زیرا عادت پادشاه با همه کسانی که بشریعت و احکام بودند چنین بود.» و نیز نوشته‌اند که وقتی هراکلیتیوس<sup>۳</sup> Heraclitos اهل افسوس<sup>۴</sup> Ephesus کتابی بنام درباره (کل) Peri - Tu Pantos

۲- اردشیر اول را نیز نوشته‌اند.

۳- هراکلیتیوس یکی از ۱۲ فیلسوف مهم یونان قدیم در قرن پنجم پیش از میلاد (۴۸۰-۵۷۰ ق. م.) میباشد. دو نفر دیگر از معروفترین این دوازده نفر زنون Zenon رهبر رواقیون و سقراط میباشد.

۴- افسوس یکی از نقاط مقدس یونان باستان بوده است که بعدها یکی از مراکز مقدس مسیحیت شد پولس یکی از حواریون مسیح چون از این شهر دیدن کرده بود کتاب خود را بنام افسوسیان نام نهاد.

انتشار داد، بقدری پیچیده و فهم آن دشوار بود، که داریوش بزرگ او را بدربار خود خواند تا غوامض و مشکلات آن کتاب را برای او حل نماید. دانشمند نامبرده دعوت داریوش را نپذیرفت و چنین پاسخ داد: «ازتظاهرات بیزار است و چون بکم قانع می‌باشد و آن کم در تردیکی او یافت می‌شود، نمیتواند بایران بیاید.» تفصیل این دونامه را دیوژنس لائرتیوس Diogenes Laertios ضبط نموده است و اصولاً این دانشمند بطوریکه نوشته است نسبت به همه مردم با نظر تحقیر و اهانت می‌نگریسته است او به Ho scoiteionos «فیلسوف ظلمانی» موسوم گردیده بود.

آئین زرتشت و کتاب مقدس اوستا، بحد فراوانی دارای تعالیم عالی اخلاقی و فلسفی است. تشریح اهریمن یا روح شر و زیان‌هایی که او برای پیشرفتهای اخلاقی و اجتماعی بشر دارد و نمایانیدن راه پیکار با او و برطرف ساختن تیرگیها و آشوبگرهایی که در جهان برپا ساخته، برای طلوع و جلوه مظاهر و نور درخشان مزدائی، شمه‌ای از آن می‌باشد.

درونشسته‌های اخلاقی و فلسفی اوستا از دویرونی فعاله سینت مینووانگره مینو بحث شده، که جهان معنوی و مادی نتیجه فعالیت این دو نیرو می‌باشد، همان دویرونی که در یسنا اینطور یاد گردیده: «من میخواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگی وجود داشته که یکی از آنرا باید خرد مقدس و دومی را خرد خبیث گفت. اندیشه و آموزش خرد و آرزو و گفتار و کردار در زندگی و روان ما با هم یگانه و یکسان است» (یسنا ۴۵).

سینت مینوبه «عقل مقدس»، «اندیشه پاک» و «روح خیر» وانگره مینوبه «اندیشه بد» و «روح شر» تعبیر و معنی گردیده، و این دویرونی فعاله در نهاد آدمی نیز که جهان کوچکی است فعالیت خود را دارد و دائم در کشمکش است. اهریمن یا روح شر در دنیای پائین (سفل) بسر میبرد. جنگ و کشتار و زمستان و برف و سرما و جانوران موذی، خرابی، بلاها، مرگ، بی‌ایمانی، شک، نادرستی، فریب و هرغریزه بد دیگری که در این جهانست او بین آدمیان پراکنده ساخته است.

گفتار و کردار و پندار نیک، وسیله تقویت و غلبه روح خیر با تمام قوا بر عوامل شر پیروز خواهد شد و جهان روشنائی پدیدار خواهد گردید. فلسفه زرتشت جهان کامل نیست ولی بسوی کمال پیش میرود و انسان‌ها که با این جهان اسرارآمیز سروکار دارند، باید در نیل باین هدف کمک نمایند و در بکمال رسانیدن جهان کوشش کنند.

«وقتی که بشر بکمک راستی بدروغ چیره می‌گردد، وقتی که پرده از روی زشتی و جهان نادرستی که مدتی بر خداوندان دروغ و فرومایگان فرمانی داشته، برداشته میشود، آنوقت

ای خدای من، موسم بهار ستایش بتو میرسد و پیغامت اثمار شیرین و لذیذ خود را بیار خواهد آورد.»

در فلسفه زرتشت خوشبختی و بدبختی و گناهکاری و بیگناهی، بدست خود شخص است. او میتواند زندگی را به خوشی و خیر بگذراند یا به اندوه و شر، و کردار شخص است که او را بسوی بهشت یا دوزخ راهنمائی مینماید. در یسنا آمده «ای آهورمزدا بواسطه اندیشه نیک و بواسطه بهترین درستی و بواسطه اعمال و گفتار نیک سرانجام بنزد توتوانم رسید.» و «بشود که ما از زمهره کسانی باشیم که جهان را بسوی ترقی و کمال میکشاند.» سه پایه اساسی فلسفه زرتشت «گفتار»، «کردار»، «پندار نیک» قرن‌ها بعد در گفته‌های بودا باین طرز منعکس شد «در اعمال با انضباط باش در سخت‌با انضباط باش در فکر با انضباط باش در همه چیز با انضباط باش.» فلسفه سانکهیبه هند مانند فلسفه زرتشت به دوقوه معنوی و مادی خیر و شر «پروشه و پرکریتی» اشاره مینماید. اثر فلسفه و کیش زرتشت در فلسفه و آئین یهود و مسیحیت نیز تا حد زیادی مشهود است که ذکر آنها در این مقاله بدرازا میکشد و بمقاله دیگر موقوف میگردد و همچنین از انعکاس تعلیمات عالی و حکمت زرتشت در افکار حکمای یونان از قبیل هراکلیتوس دماکریتوس (۴۶۰ ق.م) پتیکوراس (فیثاغورث)، افلاطون، ارسطو و رواقیون (پیروان زنون)، محققین شواهدی بدست آورده‌اند، پاره‌ای عشق افلاطون را زاده آئین مهر پرستی ایرانیان دانسته‌اند.

ارسطو فلسفه و حکمت حکمای ایران را از حکمت و فلسفه مصر قدیم تر میداند و بموجب بررسیهای عمیق دانشمندان سیر تکامل عرفان در نزد حکمای یونان در آغاز، از سرچشمه حکمت زرتشت آخورده است و نیز نوشته‌اند که فیثاغورث حکیم یونانی نزد دانشمندان ایرانی مخصوصاً شخصی بنام زرتشت قسمتهائی را آموخته است. رابیندرا تانگور فیلسوف فقید بزرگ معاصر در باره فلسفه زرتشت گفته است «زرتشت بزرگترین پیغمبری است که در بدو تاریخ بشر ظهور نموده و بوسیله فلسفه خود، بشر را از بار سنگین مراسم ظاهری آزاد ساخت. او مانند پاسپانی بود که منفرداً بر قله کوه رفیعی منتظر طلوع خورشید ایستاده بود و هنگامی که دید اولین اشعه خورشید از افق نمودار گشته، بوجد آمده و عالم خفته را با بانگ سرود خود از خواب غفلت بیدار ساخت.»

مولتون مینویسد: «زرتشت از نخستین متفکرین است که آئین خود را بر پایه اخلاقی گذاشت. او در جستجوی یک آسمان نو و یک زمین نو بود که در آنجا درستکاری فرمانروا باشد.»

در کتاب سیر تمدن و تربیت در ایران باستان تألیف آقای دکتر اسدالله بیژن از قول گوته Gotze دانشمند آلمانی

چنین نقل شده<sup>۵</sup> که بنا به تحقیقات این دانشمند «ایرانیها در پدید آوردن نگرش هومرال Humeral Theory شریک بوده ولی نگرش مهم دیگری که نگرش هومرال فرع آن است و ایران در پیدایش آن دخیل بوده، همانا نگرش اساسی جهان کهنین یا باصلاح اهل حکمت، عالم اصغر است. شرح این نگرش در بندهش داده شده و بعدها مانی (۲۱۵ تا ۲۷۵ م) نیز آنرا بوضع دیگری بیان نمود و برحسب این نگرش، آدمی جهان کوچکی است ولی هستیش<sup>۶</sup> نمایاننده جهان مهین و با عالم اکبر است. در دوره اسلام نیز تسلسل همین فکر در افکار حکمای ایران منعکس است.

بعد مؤلف کتاب سیر تمدن در حاشیه توضیح میدهد: «در کتاب بندهش<sup>۷</sup> فصلی است پیرامون اینکه جسم آدمی انعکاس عالم است. در آنجا هر قسمتی از تن آدمی بقسمتی از زمین تشبیه شده:

پشت آدمی آسمان را مانند، بافته‌ها خاک را ماند، استخوانها بسان کوههاست، رگها مانند رودخانه‌هاست خون در تن آدمی آب دریاها را ماند، جگر بسان نبات است و در جایهای بدن که مو بطور وفور روید مانند جنگل است، نخاع آدمی مانند فلز مایع در زمین است.

در میان نوشته‌های هیپوکراتس کتابی بنام «پری هبدمدن» Peri Hebdomadon میباشد و این کتاب باندازه‌ای شبیه محتویات کتاب بندهش ایرانی است که نمیتوان باور نمود ایرانیها در یک گوشه دنیا عقیده مستقلی بدینا داده، و یونانیها نیز همان عقیده را مستقلاً در جای دیگر پرورانیده باشند.

ناگزیر یکی از این دو، باید از دیگری اقتباس شده باشد. از مسطورات هیچیک از دو کتاب مزبور قدمت آنرا نمیتوان معلوم داشت، ولی افلاطون با نسخه یونانی آشنا بوده و بندهش نیز از نو گرد آورده پس از اسلام است. با وجود این مدارک، زبان شناسی نشان میدهد که بندهش از مطالب اوستائی است منتها بمرور زمان تصرفاتی در آن صورت گرفته است.

5 - Gotze, Persish Weishitin Griechischem Gewande Zshr. F. indol, U. Iran 2:60, 28, 167, Leipzig 1923.

۶ - صفحه ۳۲۷ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان.  
۷ - کتاب بندهش Buda hishn یکی از آثار کتبی ایران کهن و دارای ۴۶ فصل و سیزده هزار کلمه پهلوی در تکوین جهان، طبیعت، حکمت، تاریخ، قواعد دینی، حکایات و در حقیقت خلاصه‌ای از اوستاست مهمترین فصول آن اهورمزدا، اهریمن، آخر زمان، آفرینش، روز و هفته و ماه، تکوین آفرینش و خلقت ستارگان و اصطلاحات نجومی «منظور از خلقت هفت آسمان، هفت خلقت دنیا، امشاسپندان «جاودانیهای پاک» و وظایف آنها شرح نبردهائی که آسمان و آب و زمین و گیاهان و گاو کیومرث و فرشتگان و ستارگان با اهریمن نمودند، آمدن روح اهریمن در زمین و ستارگان.

دکتر الگودانگلیسی Elgood گوید: که ترجمه يك جمله بندهش که در بالا نیز آورده شده، یونانی چنین است «نخاع بدن مانند فلز مایع در زمین است». نخاع گرم و مرطوب است. در صورت ظاهر این عبارت طابق النعل بالنعل جمله‌ای بیش نیست، ولی لغت مرطوب ظاهراً ترجمه لغت اصلی یونانی «هوگرون» است که بمعنی مایع میباشد. دکتر الگود استدلال میکند که لغت اوستائی و پهلوی برای فلز را میتوان باسانی با لغت داغ اشتباه نمود و ظاهراً چون یونانیها این فکر را از ایرانیها اقتباس نمودند منتها در فهم جمله در ضمن ترجمه یونانی برای آنها سهو روی داده ولی مستسخین بعد خواستند آنرا درست کنند باین ترتیب در ساختمان جمله اشتباهی رخ داد.

دوران این فکر مانند بسی افکار دیگر در ایران پس از اسلام نیز بازمانده و از اینگونه است:

انزعم انك جرم صغير  
وفيك انطوى العالم الاكبر  
(حضرت امیر ع)

\*\*\*

تو خود را چیز کوچک می‌نپندار  
جهانی باشد انور تو پدیدار

\*\*\*

خدای را دو جهان است فعلی و عقلی  
یکی بمایه قلیل و دگر بمایه کثیر  
جهان فعلی دنیا، جهان عقلی شاه  
یکی جهان صغیر و دگر جهان کبیر  
(عنصری)

\*\*\*

پس بصورت عالم اصغر توئی  
پس بمعنی عالم اکبر توئی  
(مولوی)

حکما تمام موجودات و آنچه غیر حق است عالم کبیر گویند و انسان را عالم صغیر. آنچه در عالم کبیر است نمونه‌ای از آن در انسان موجود میباشد. بعضی گفته‌اند که انسان کامل خود عالم کبیر است و باقی نسبت بوی عالم صغیر، زیرا علت غائی موجودات اوست و در حدیث قدسی «لولاك لما خلقت الافلاك» خطاب بحضرت محمد ص که اگر تو نبودى آسمان و زمین را خلق نمی‌کردم، اشاره به همین مطلب است.

صاحب گلشن راز نیز فرموده :

عدم آئینه ، عالم عکس و انسان  
چو چشم عکس دروی شخص پنهان  
تو چشم عکس و اونور دودیده است  
بدیده دیده را دیده که دیده است  
جهان انسان شد و انسان جهانی  
از این پاکیزه تر نبود بیانی

\*\*\*

اسرار این جهان مجهول و راز بزرگ زندگی و پریشی  
که در اوستا شده «برای چه آفریده شده ایم؟» «ما را کی  
ساخته؟» «بکجا خواهیم رفت؟» و بسا و چون و چراهای دیگر،  
پیوسته مورد پرسش و ابهام و در عین حال کنجکاوی متفکرین  
و حکمای باستانی بوده و نخستین بار باین سؤال در همان کتاب  
اوستا که در عداد نخستین اثر ادبی دنیای کهن است بر میخوریم.  
پس از اسلام باز حکما و فلاسفه ایران و اروپا نیز در کشف این  
راز ، پراسان و در تکاپو بوده اند . دامنه این پرسش بسیار وسیع  
و از هنگامی که تاریخ بیاد دارد توسط اندیشمندان و فلاسفه و  
پویندگان راه حق و وادی حقیقت بمیان آمده است ولی دست  
علم تاکنون بدامان آن نرسیده و پژوهش زیست شناسان و  
طبیعی دانان راز این چیستان را نگشوده است .

دریسا : ۴۴-۳ چنین گفته شده است :

«از تو میپرسم ای اهورمزدا برستی مرا از آن آگاه  
فرما ، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش  
پدر راستی گردید؟

کیست آن کسی که ماه از او گهی پر است و گهی نهی ؟  
ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم

\*\*\*

از تو میپرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما :  
کیست نگهدار این زمین در باین ، و سپهر (در بالا) که  
بسوی نشیب فرود نمیآید؟

کیست آن آفریننده آب و گیاه ؟ کیست که بیاد و ابر  
تندروی آموخت ؟ کیست ای مزدا آفریننده منش پاک ؟

از تو میپرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما  
کیست آفریننده خواب خوشی بخش ، و بیداری

کیست آفریننده بامداد نیمروز که مردم را برای بجای  
آوردن نماز همی خوانند .

باز دریسناها ۲۹ :

«بشما روان جهان دادخواهی کرد

برای چه مرا آفریدید ؟ که مرا ساخت ؟ فرا گرفت مرا  
خشم ، چپاول و ستیزه و پریشانی و آشفتهگی و سختی ، نیست

برای من نگهبانی جز از شما

پس بمن بنمایید نیکان و کوشش کنندگان را .  
در بند یازدهم از اندرز خسرو گوانان قریب بهمین  
مضمون سئوالاتی شده که پاسخ آنرا نیز داده بدین مضمون :  
«این نیز گفته اند که هر کس باید دانستن که از کجا  
بیامده ام و چرا ایدر هستم پس من باز بکجا باید شوم و چه از  
من خواهند .

۱۲ : من این دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده ام  
برای بستوه آوردن دروغ ایدر هستم و باز پیش هرمزد خدای  
بایدم شدن . از من اشوئی «تقدیس» و عمل دانایان و تعالیم  
خردمندان و خوئی پیراسته خواهند .

حکیم عمر خیام در قرن پنجم همین پرسش را تکرار  
کرده :

کس می نزند دمی در این عالم راست  
کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست ؟

حافظ

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم ؟  
دریغ و درد که غافل ز حال خویشتم

مولوی :

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم  
که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود  
بکجا میروم آخر نمائی وطنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا  
یا چه بوده است مراد وی ازین ساختنم

جان که از عالم علوی است یقین میدانم  
رخت خود باز برآرم که همانجا فکتم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک  
دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

خنگ آنروز که پرواز کنم تا بر دوست  
بهوای سر کویش پروبالی بزرم

من بخود نامدم اینجا که بخود باز روم  
آنکه آورد مرا ، باز برد در وطنم

نظامی گوید :

دگر ره گفتم ما اینجا چراییم  
کجا خواهیم رفتن در کجاییم

۸- ص ۷۱ گاتها تألیف استاد پورداود .  
۹- صفحه ۱۳ تا ۲۹ نوشته سرگرد اورنگ .

جوابش داد و گفت از پرده این راز  
نگردد کشف تو با پرده میساز  
چو زین سرگشتگان یابی رهائی  
بدانی خود که چونی وز کجائی

این افکار و اندیشه‌ها که در اوستا منعکس است و ذکر کردیم، در ادوار باستانی بسایر متفکرین و فلاسفه نیز سرایت نموده است. مثلاً ضمن اندیشه‌های بودا این جملات را میتوان یافت «شما نمیتوانید بدانید که ما از کجائیم و یکجا میرویم؟ همچنانکه نمیتوانید بدانید که زندگی از کجا سرچشمه میگردد و یکجا می رود؟ ما مثل اشباح تهی هستیم» (از درد متغیر خود چه لذاتی توانیم برد؟) <sup>۱۰</sup> در اوپانیشاردها Upanishads یکی از قسمتهای وداها درباره اسرار این جهان مجهول مطالبی بدین مضمون است:

ما از کجا پا بر عرصه وجود گذاشته‌ایم؟ کجا زندگی کرده‌ایم؟ یکجا میرویم؟ ای برهمنانی که دانای این راز هستیید بما باز گوئید بفرمان چه کسی در این جا رخت اقامت افکنده‌ایم <sup>۱۱</sup>. این اندیشه‌ها از شرق بغرب هم رفته‌است «دانت» در کتاب «کمدی الهی» و «آبه مورو» در کتاب «از کجا می‌آئیم» «هگل» در «مبدا انسان» لوئی راسین در قطعه مشهور «مذهب» شاتورریان در کتاب «جلال مسیحیت» از همین موضوع سخن رانده‌اند <sup>۱۲</sup>. پاسکال در کتاب مشهور اندیشه‌ها جلد اول گفته است «نمیدانم چه کسی مرا بدینا نهاده است. دنیا چیست و من که هستم؟ همچنانکه نمیدانم از کجا آمده‌ام و یکجا خواهم رفت؟».

لامارتین بزرگترین نویسنده و سخنور قرن نوزدهم میلادی فرانسه در قطعه ابدیت L'immortalité بهمین مضمون با عبارت دلپذیری گفته است «که هستم و از کجا آمده‌ام؟ برای چه در این زندان تنگ مقید شده‌ام؟ که باید باشم و یکجا باید بروم؟».

\*\*\*

دانش و فلسفه و حکمت در زمان شاهنشاهی ساسانی که چهار قرن وربع دوام پیدا کرد با پیشرفتهای شایان اهمیتی سیر خود را نمود. این جنبش از زمان اردشیر بنیان گزار آن شاهنشاهی و شاپور اول جانشین او آغاز و در دوران فرخنده خسرو انوشیروان بدرجه ترقی و تعالی رسید.

از این دو پادشاه دانشمند و دادگستر، بیش از سایر پادشاهان این دودمان با فر و شکوه، نسبتاً مدارک و شواهدی درین باره در دست است. ابوسهل ابن نویخت در کتاب «النهضان» متذکر گردیده است که در زمان اردشیر و شاپور مقدار زیادی از کتابهای چین و روم و هند، بفارسی ترجمه

و نقل گردیده و بعد از آنها انوشیروان همه را جمع آوری و بدانها عمل کرد زیرا خاطر او بدانش و دانشخواهی شیفته بود.

فلوطين Plotin حکیم و فیلسوف رومی مقیم مصر چون میخواست با حکمت و فلسفه ایرانیان آشنا گردد همراه گردیانوس Gordianos که با شاهپور اول جنگ داشت، بایران آمد و از محضر دانشمندان و فلاسفه ایرانی بهره‌ها بر گرفت و در بازگشت بروم رفت و آنجا ماند و تعلیم طلبان حکمت را بعهده گرفت. دانشمند فقید شادروان فروغی در کتاب سیر حکمت در اروپا مینویسد: «اما از آنجا که میدانیم فلوطين خود برای استفاده از حکمت شرق بایران آمده و از گفته‌های دانشمندان و اشراقیون اسلامی هم برمی‌آید که در این کشور از دیرگاهی حکمائی بودند که در مسلک اشراق قدم میزده‌اند، میتوان تصور کرد که افلاطونیان اخیر عقاید خود را از مشرق گرفته باشند» <sup>۱۳</sup>.

ابوعلی مسکویه در تجارب الامم مقداری از سخنان و عبارات خسرو انوشیروان را که آن شاهنشاه ضمن کتابی در باب کار و رفتار خویش نوشته و آن کتاب در قرن چهارم هجری بعربی ترجمه شده نقل مینماید. راجع بدانش پروری انوشیروان از قول خود او چنین نقل شده: «اقرار بشناسائی حق و دانش و پیروی کردن از آن، یکی از بزرگترین آرایشهای شاهان است و از چیزهایی که برای شاهان بزرگترین زیان را دارد، یکی سرباز زدن از آموختن است و خود را برتر از آن شمردن که در جستجوی دانش برآیند و آنکس که علوم نیاموزد دانا نخواهد بود».

آگاتیاس Agathias تاریخ نویس یونانی در سده ششم میلادی (متوفای ۵۸۳ م) با آنکه از مخالفین انوشیروان بوده، نتوانسته است مراتب دانش پروری و کمال دوستی و عشق بفلسفه و حکمت این شه‌ریار دادگستر را نادیده انگارد. وی اظهار تعجب و حیرت مینماید که پادشاهی با وجود گرفتاریهای امور جنگی و مملکتداری چطور از آموختن «فلسفه» آنی غفلت نمی‌نموده و مینویسد که «اورانوس» فیلسوف و پزشک بزرگ سوریه را بدربار جلب نمود تا از وی حکمت و فلسفه بیاموزد و نوشته‌اند که او از جوانی تحصیل فلسفه را آغاز نمود و با تعلیمات ارسطو و افلاطون آشنا شد. ژوستینیانوس امپراطور روم شرقی (رومیة الصغری) -

۱۰- فلسفه شرق تألیف مهرداد مهربن.

۱۱- کتاب هند و همسایگانش تألیف ویل دورانت ص ۶۰۱.

۱۲- کتاب نغمه‌های شاعرانه لامارتین ترجمه شجاع‌الدین شفا.

۱۳- جلد اول سیر حکمت در اروپا صفحه ۹۲.

بیزانس ۲۵۶ تا ۵۲۷ م) وقتی که مدارس فلسفی آتنه<sup>۱۴</sup> و اسکندریه ورها<sup>۱۵</sup> (شمال جزیره) دارالعلم معروف سنت افرم Saint Ephrem را بست، هفت تن از دانشمندان مدرسه آتنه بدربار انوشیروان رو آوردند، وی مقدم آنها را گرامی و معتنم دانست و ورود آنها بحوزه شاهنشاهی ساسانی بسیار پرارزش و مهم، و درگسترش حکمت و فلسفه که بعدها پایه حکمت و فلسفه اسلامی گردید، مؤثر بود.

دو کانون بزرگ علمی و فلسفی در امپراطور روم موجود بود. آتن محل تعلیم فلسفه و ادبیات و علوم اجتماعی و اسکندریه مرکز علوم روحانی و آئین. دانش پژوهانی که طالب یکی از این دو رشته علوم بودند هر کدام یکی از این مراکز رومی آوردند. مدارس دیگری نیز در قسطنطنیه، بیروت، رها، نصیبین، گندی شاپور و حران وجود داشت، که در آنها علوم الهیات از روی فلسفه و مکاتیب یونان تدریس میشد. سایر دانشمندی که درین مرکز علمی تدریس میشد علوم تحقیقی و ریاضیات بوده است.

در اوائل قرن ششم میلادی امپراطور روم دانشمندان آتن را که پایست با آئین و آداب و مذهب یونان قدیم بودند، تحت فشار قرارداد و آنان ناگزیر بجای وطن و آمدن بدربار ایران شدند، یکی از این دانشمندان مهاجر داماسکیوس Damascius در کتاب خود De principis اطلاعاتی از عقاید فلسفی مشرق زمین که هنگام اقامت خود در ایران کسب کرده بود، نوشته است.

انوشیروان با حکمای مهاجر مباحثات فلسفی نمود و هنگام عقد قرارداد با ژوستینیانوس مخصوصاً یک ماده افزود که فلاسفه و دانشمندان نامبرده آزادی فکر و عمل داشته باشند و بتوانند به شهرهای خود برگردند. عشق و علاقه او بفلسفه و حکمت سبب شد که در مغرب زمین معتقد شوند که یکی از شاگردان افلاطون بر اورنگ شاهنشاهی ایران تکیه زده است، کتابهای فلسفه ارسطو و افلاطون در زمان او بزبان پهلوی ترجمه گردید. حکمای ایران درین دوره خود مشرب فلسفه جداگانه ای انتخاب نمودند و دسته ای را تشکیل دادند که در فلسفه اسلام بنام «خسروانین پهلویین» نامیده شده و درباره ای از مباحث فلسفه آراء آنها محل شاهد قرار گرفته است. من جمله صدرالمآلهین شیرازی و حاج ملاهادی سبزواری وجود چنین مشربانی را در تألیفات خود ذکر کرده اند.

«الفهلویون عندهم حقیقه ذات تشکک نعم مراتباً غنی و فقر تختلف کالنور حیثاً تقوی وضعف.»

یکی از هفت تن حکمای یونانی پریسکیانوس Priscianos از اهالی لیدی (پرسین) کتابی در جواب سئوالاتی که انوشیروان از او نموده نوشته است. از سئوالات خسرو انوشیروان باحاطه و ذوق او برای فهم حکمت پی برده میشود و نمودار

میسازد که شهریار ساسانی تا چه حد تیزهوش و متفکر و محقق و درصدد پی بردن بمعضلات بوده است.

عنوان این کتاب «حل مشکلات فلسفه پرسین که خسرو انوشیروان طرح کرده است Perician Philosophi Solution Corum de Quibus du Bitavit Chostroes Persarum شامل پاسخهایی در مسائل مختلف علم النفس و وظایف الاعضا و حکمت طبیعی و تاریخ طبیعی میباشد فهرست پرسشهای خسرو انوشیروان بدینقرار نقل میگردد: <sup>۱۶</sup>

۱ - ماهیت روح چیست؟ آیا روح در تمام موجودات یکسان است؟ آیا اختلاف ارواح است که سبب اختلاف ابدان میشود یا بالعکس اختلاف ارواح است؟

۲ - خواب چیست؟ آیا فراهم آورده همان روحی است که در بیداری عمل میکند یا اینکه فراهم آورده روح دیگری است؟ آیا باصل گرمی و سردی مزاج مناسبت دارد؟

۳ - قوه مخیله چیست؟ و از کجا میآید؟ اگر یکی از مدارک روح است آیا خدایان آنرا تولید میکنند یا ارواح ضاره؟

۴ - چرا در تمام اقالیم سال، تابع چهار تکامل، بهار، تابستان، پائیز و زمستان است؟

۵ - چرا طیبیانی که در نوع مرض موافقت دارند در داروی همان مرض موافقت ندارند تا حدی که همان دارویی را

۱۴ - مدرسه آتنه Athéné را هادرین Hadrian (۱۱۷ تا ۱۳۸ م) که در آتن و روم حکمرانی داشت ساخت و آنرا بافتخار رب النوع «آتنه» و شهر آتن و فرهنگ آتنوم Atheneum بنام آتنه نامید. اتنوم در بسیاری از کشورهای اروپائی بامعانی علمی و ادبی بکار میرود. در بلژیک دبیرستانهای دولتی را آتنه مینامند. در انگلستان برای انجمنها و باشگاههای علمی و ادبی علم گردیده و باواژه های لیسه، آکادمی، موزه از کلماتی است که برای مجامع علمی و هنری بکار میرود. موزه در ابتدا بمعنی اطلاق میشده که مختص موزه ها یا رب النوع های نه گانه شعر و سرود بدین شرح: Melpoment, Enterpe, Erato, Calliop, Uranis, Thalys, Trepsichorc, Polymnio.

ولی موزه اسکندریه مرکز تتبع و تحقیق علمی بود و در آن دانشمندی تدریس میکردند و دانشیاران و شاگردانش در همانجا میماندند و تالار اجتماعات و ایوانها برای مطالعه و فحوص و بحث داشته. آزمایشگاه و رصدخانه و باغ حیوانات و نباتات نیز داشته است. امروزه موزه بجائی اطلاق میشود که اشیاء نفیس باستانی در آن گردآوری شده.

۱۵ - رها: نام سریانی «ادسا» «اورفای فعلی» در شمال بین-النهرین پس از اسکندریه در زمان سلوکوس بنام یکی از شهرهای مقدونیه ادسا نامیده شد و سپس تا قرن پانزدهم میلادی نزد تازیان رها خوانده شد در حوالی همین شهر والرین Valerian امپراطور روم از شاپور اول شکست خورد (۲۶۰ م) در زمان سلوکیها مرکز زبان سریانی و در قرن دوم میلادی یکی از مراکز مهم عیسویان بوده است.

۱۶ - صفحه ۳۸ شماره اول خرداد ۱۳۱۲ مجله مهر بقلم استاد فقید سعید نفیسی.

که بعضی زبان آور می‌شمارند ، بعضی دیگر سودمند میدانند و از آن بهبودی می‌آید ؟

۶ - چرا بحرا حمر هر روز مگد و شب جَزَر دارد ؟

۷ - چگونه میشود که اجسام ثقیل در هوا خود را نگاه میدارند ولی ممکن آتش همچنان که در آثار جوی مشهود است جز در رطوبت نیست ؟

۸ - چرا انواع مختلف حیوانات و نباتات را چون از ناحیه‌ای

بناحیه دیگر برند پس از زمانی معین و بعد از چند بار که نسل پذیرد روئیده شود ، اشکالی بخود می‌گیرد که مختص آن ناحیه است که آنرا بدان برده‌اند و اگر خاصیت هوا و زمین است که در آنها تغییر می‌آورد ، چگونه است که تمام اشخاص از یک نوع ، که دائماً در تضاد همین آثار بوده‌اند ، یک‌سیما و قیافه ندارند ؟

پروفسور کریستیان بارتلمه خاورشناس آلمانی ضمن ایراد یک سخنرانی جالبی در جشن تأسیس «فرهنگستان علوم هایدلبرگ» در تاریخ ۱۱ ماه مه سال ۱۹۲۴ چنین گفته است:

«مغرب زمین بخسرو انوشیروان دین فراوان دارد . وی دستور داد که آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی را بزبان رسمی امپراطوری ساسانی یعنی بزبان فرس میانه ترجمه کنند . این ترجمه ها چند قرن بعد دوباره بزبان عربی ترجمه شده و همین ترجمه‌ها بودند که اساس شگفتگی علم در اسپانیا هنگام تسلط اعراب گشته و از آنجا نیز غالباً بواسطه دانشمندان یهودی ، سایر اقوام اروپائی را تحت نفوذ خود قرار دادند»<sup>۱۷</sup> .

راجع با اهمیت علوم عقلیه و فلسفه و وسعت دامنه آن در زمان ساسانیان عبدالرحمن ابن خلدون در کتاب «العلوم العقلیه واصنافها» شرحی دارد که ترجمه آن چنین است<sup>۱۸</sup> :

« و بدانکه مابین اممی که اخبار و تواریخ احوال ایشان بما رسیده است اقوامی که از همه بیشتر بعلم عقلیه توجه نموده‌اند همانا دوقوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند ، اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع و بمناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدت سلطنت آنان ، و گویند که این علوم یونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است .»

«وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و بر کتب و علوم ایرانیان که از حد حصر بیرون بود استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران (بدست عرب) مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد سعدبن ابی وقاص (سردار لشکر عرب) بعمر ابن الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلید عمر باو نوشت که آن کتب را در آب افکنید . چه اگر آنچه در آنهاست راهنمائی است خداوند ما را برانمائی به از آن راهنمائی کرده است و اگر گمراهی است خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است مع هذا آن کتب را در آب افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتاب مَدون بود از میان رفت و بدست ما نرسیده است .»

۱۷ - زن در حقوق ساسانی سخنرانی پرفسور بارتلمه ترجمه دکتر صاحب الزمانی .

۱۸ - صفحه ۲۰ جلد اول یشتها نوشته استاد پورداود ترجمه از علامه فقید میرزا محمدخان قزوینی .